

کمونیسم شورایی

نیل فتس (۱۹۹۹) Niel Fettes

مترجم: محسن صابری

«مساله این نیست که در لحظه کنونی این یا آن کارگر و یا حتی کل پرولتاریا چه هدفی را برای خود مجسم کرده است. مساله این است که پرولتاریا کیست و چه تکالیفی را تاریخاً مجبور خواهد شد در انطباق با هستی‌اش به پیش برد»

مارکس: خانواده مقدس

در بیشترین سال‌های قرن بیستم، نظریه‌های مربوط به جامعه بی طبقه، که بعضی مواقع بعنوان «کمونیسم» شناخته شد یا با اشکال متفاوت رژیم‌های دولت‌های پلیسی در کشورهای کم توسعه یافته در بخش‌هایی از اروپا، آسیا و آفریقا، و یا با عملکرد سازمان‌های «لنینیست» در غرب تداعی شده بود. تحت ایدئولوژی مجاز دولتی معروف به «مارکسیسم-لنینیسم»، این دولت‌های «کمونیست» با درجات متفاوتی از موفقیت، سرمایه‌داری را در مرزهای خود توسعه دادند. درست با بکار بردن روش‌هایی که هر لحظه آن به همان اندازه سبانه بود که در کشورهای آشکارا سرمایه‌داری. از سوی دیگر احزاب لنینیستی، حال در هیئت استالینیستی، تروتسکیستی یا مائوئیستی، یا همچون سازمان‌های سوسیال‌دموکراتیک عمل کردند (برای مثال در ایتالیا و فرانسه) یا همچون سکت‌های کوچک نامربوطی که اغلب بلند پروازی شان ارتقا به سازمان‌های سوسیال‌دموکراتیک بود. نقد مبسوط لنینیسم از منظر یک کمونیسم شورایی، مقاله بسیار مفصل‌تر از این را می‌طلبد، ولی توجه به این نکته می‌باید کافی باشد که سیر تاریخ بطور کلی به سمتی متفاوت از نظرات طرفداران مدل لنینی به پیش رفت.

برای بیش از نیم قرن، گروه‌های «ارتدکس» لنینیستی تلاش ورزیدند تا احزاب پیشرویی بنا کنند که طبقه کارگر را به سمت قدرت «رهبری» کنند. در هنگامه‌اش، اما، وقتی طبقه کارگر به چالش سرمایه‌داری آغازید -- بطور کاملاً برجسته‌ای در مجارستان ۱۹۵۶ و پاریس در ۱۹۶۸ -- این احزاب قاطعانه رهبریت خودساخته شان را به فراموشی سپردند. در حالیکه، از دهه ۱۹۲۰، لنینیسم بعنوان کمونیسم ارتدکسی شناخته شد، اما جریان‌های دیگری هم بودند که با پروژه کمونیستی هویت می‌یافتند؛ با این تفاوت که این جریان‌ها می‌خواستند در قلب و مرکز بازسازی انقلابی جامعه قدرت آفرینندگی مردم کارکن را بنشانند. آنها بجای تکیه بر حزب «انقلابی» تشخیص دادند که این تکلیف خود مردم کارکن است که از طریق سازمان‌هایی که خودشان می‌آفرینند، دروازه‌ای به سوی جامعه‌ای نو و بهتر بگشایند.

نظریه کمونیسم شورایی بر این است که سوسیالیسم فقط می‌تواند از طریق مشارکت فعال توده‌های وسیع انسانی نایل شود. امروزه، اما، به ندرت در یادها مانده است که این نظریه در دوره اول این قرن که موجی انقلابی سراسر اروپا را درنوردید، یک نیروی قابل ملاحظه بود. بسیاری از افراد سرشناس محافل کمونیست «چپ» -- چنانکه کمونیست‌های شورایی ابتدا به این نام نامیده می‌شدند -- تاریخ‌های دور و درازی بعنوان ناسازگار و رادیکال‌های «چپ

افراطی» داشتند. در میان آنهایی که می‌توانند شاخص به شمار آیند، رادیکال‌های مهم قبل از جنگ همچون انقلابیون هلندی هرمن گورتر و آنتون پانه کوک و نیز اوتو روله و کارل شرودر آلمانی قرار دارند. امروزه، پانه کوک عمدتاً از طریق دو اشاره در نوشته‌های لنین معروف شده است: یکی اشاره‌ای ستایش آمیز، هر چند نه غیر انتقادی، در **دولت و انقلاب** است که لنین پذیرفت پانه کوک در باره مساله عمل توده‌ای و انقلاب در بحث‌اش با کائوتسکی به حق بوده است. و دومی اشاره‌ای نیشدار در جزوه **جناح چپ کمونیسم** که لنین به پانه کوک (که با نام مستعارش کارل هورنر شناخته می‌شد) بعنوان چپ افراطی حمله کرد. با این وجود قبل از جنگ اول جهانی نام پانه کوک شناخته شده‌تر از هر فرد روسی بود و او نقدی خردمندانه‌تر و عمیق‌تر از روزا لوگزامبورگ نسبت به انترناسیونال دوم را بسط داده بود.

آنهایی که بعداً ایده‌های کمونیسم شورایی و تشکیلات را پروراندند، در ابتدا انقلاب روسیه را با اشتیاق تهنیت گفتند. چنانکه بسیاری از آنارشیست‌ها نیز که --هر چند از دور-- در نوشته‌های لنین و عملکرد آشکار بلشویکی شباهت‌های دیدگاهی با خود مشاهده کردند، انقلاب را تهنیت گفتند. با این وجود، در هنگامه بنیان‌گذاری انترناسیونالیسم کمونیست در سال ۱۹۱۹، دیگر کاملاً واضح بود که واگرایی جدی‌ای در نظریه و عمل وجود داشت. در ابتدای دهه ۱۹۲۰ خیلی از کمونیست‌های چپ شروع کرده بودند که رژیم بلشویکی را بمثابه جامعه سرمایه‌داری دولتی به شمار آورند. ولی آنها در ابتدا (بعد از جدا شدن‌شان از انترناسیونال کمونیست) همچنان دیدگاه‌های رسمی در باره تشکیلات را حفظ کردند. بسیاری از این سازمان‌ها --قابل توجه‌ترین‌اش حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD)-- تلاش می‌کردند سازمان‌های انقلابی جدیدی بنا کنند که به زبان هرمن گورتر «به سخنی فولاد، به شفافیت شیشه» باشند. اما، با عقب‌نشستن موج انقلابی بعد از جنگ، سازمان‌های کمونیست چپ منشعب و قطعه قطعه شدند. حزب کارگران کمونیست آلمان به گروه‌های جداگانه‌ای منشعب شد که له و علیه سازمان انقلابیون جدا از کارخانه مباحثه می‌کردند. با پایان این دهه، کمونیست‌های شورایی فقط در قالب گروه‌های کوچکی ادامه حیات دادند، هر چند همچنان نفوذشان قابل ملاحظه بود. وقتی که نازی‌ها هلند را اشغال کردند نام پانه کوک در صدر لیست کسانی بود که باید توقیف می‌شدند.

کمونیست‌های شورایی به جای اینکه ناپدید شوند و یا بر یک مانیفست پیچ در پیچ مبالغه آمیز متمرکز شوند، کوشیدند جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند را تحلیل کنند. بخشی از این تحلیل در بر دارنده این بود که چه گونه سرمایه‌داری کنترل‌اش را روی جامعه حفظ می‌کند و این که دقیقاً تکالیف انقلابیون چیست؟ کمونیست‌های شورایی که از طریق سازمان‌های کوچک عملکرد داشتند، در ارائه چشم‌اندازی مشترک شریک بودند. اما، بجای اینکه تلاش ورزند رهبریت آلترناتیوی را بسط و شکل دهند، می‌کوشیدند مسائل مبارزه طبقاتی را توضیح داده و تبلیغ کنند.

بر عکس سازمان‌های ارتدکس لنینیستی که آگاهی طبقاتی را همچون چیزی خارج از طبقه کارکن می‌دیدند که باید توسط روشنفکران بورژوا به درون طبقه تزریق شود (از همین رو است محبوبیت این تز در میان روشنفکران)؛ کمونیست‌های شورایی نظریه‌ای در مورد آگاهی طبقاتی بسط دادند مبنی بر اینکه مردم کارکن و متحدان‌اش به علت شرایط واقعی به مبارزه روی می‌آورند و نه به علت مداخله گروه‌های کوچکی از انقلابیون.

آنگونه که پل متیک -- کمونیست شورایی -- در سال ۱۹۴۳ مطرح کرد:

« آگاهی طغیان علیه جامعه و برای تغییر آن نه از طریق "پروپاگاندا" اقلیتی آگاه بلکه از طریق واقعیات و تبلیغ مستقیم رویدادها تکوین می یابد... تا آنجایی که اقلیت درون توده ها عمل می کند، توده ها انقلابی نیستند ولی اقلیت هم انقلابی نیست. "برداشت انقلابی" اقلیت هنوز فقط می تواند در خدمت عملکرد سرمایه دارانه باشد. اگر توده ها انقلابی شوند آنگاه تمایز میان اقلیت آگاه و اکثریت ناآگاه ناپدید می شود و همچنین عملکرد سرمایه دارانه ظاهراً "اقلیت انقلابی" ». متیک: " از پایین به بالا" (Mattick: From the Bottom Up) [این نوشته تحت عنوان "حزب و طبقه کارگر" به فارسی نیز برگردانده شده و در سایت کاوشگر یافت می شود].

در فقدان جنبش های توده ای، تبلیغات گروه های کوچک بی تأثیر و بی ارزش است. از این لحاظ عملکرد گروه های لنینیست فقط کمی از عملکرد گروه های کمونیست شورایی متفاوت است؛ جز اینکه گروه های لنینیست خودشان را پدیده متفاوتی می پندارند و برای متقاعد کردن توده ها نسبت به برنامه شان درون مبارزه مداخله می کنند. بر خلاف تروتسکی، که در سال ۱۹۳۸ نوشت « بحران بشریت بحران رهبری است » که در واقع به سازمان خودش -- انترناسیونال چهارم -- رجوع می داد؛ گروه های کمونیست شورایی دریافته بودند که بنای سوسیالیسم وابسته به سازمان خودشان نیست. در سال ۱۹۴۰، پانه کوک استدلال کرد که تناقضی درونی در واژه « حزب انقلابی » نهفته است. از نظر او در حالیکه «حزب پیشتاز» در جستجوی قدرت بود، تکلیف سوسیالیست های انقلابی این می بود که بکوشند تا به تکامل سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر یاری رسانند. کمونیست های شورایی انتظار داشتند که این تکامل از طریق یک رشته عملیات طبقاتی رشد یابنده متحقق شود و به سمت استقرار شوراهای کارگری به پیش رود. با این وجود، آنها درک می کردند که این چشم داشت نمی توانست به صورت یک اصل جزمی بدون در نظر داشتن شرایط بر جنبش تحمیل شود. در عین حال جنبه کلیدی تحلیل شان همچنان موضوع خود رهایی کارگران باقی ماند.

کمونیست های شورایی به اتحادیه های کارگری همچون بخشی از روش های سرمایه دارانه کنترل می نگرستند: اتحادیه های کارگری عاملین چانه زنی برای فروش نیروی کاراند. از اینرو آنها بخشی از نظام سرمایه داری اند، ولی اتحادیه ها همچنین برای کسب مناسب تر قیمت نیروی کار مسئولند. اگر این مسئولیت واقعی نمی بود کسی به آنها ملحق نمی شد. کمونیست های شورایی به سادگی این واقعیت را تشخیص دادند و تأکید کردند مبارزه برای کشاندن اتحادیه ها به «جنگ» یا برای ترک اتحادیه ها بمنظور برپائی اتحادیه های «سرخ»، بی ثمر است. کارگران تا آنجایی که اتحادیه ها را ضروری به بینند در آنها باقی می مانند. وقتی که اتحادیه ها دیگر ضروری نبوده یا در خدمت نیازهای کارگران نباشند، آنگاه دیگر کارشان تمام است. در سال های ۱۹۳۰ و قبل از آن، اعتصابات غیر قانونی* همچون منادی این تحول دیده می شدند.

بنا به همان استدلال مبارزه له یا علیه پارلمان نیز بی ثمر ارزیابی شد. بر عکس کسانی که برای رأی دادن به احزاب سوسیال دموکراتیک نظیر حزب دموکراتیک نوین NDP استدلال می آورند ولی می خواهند برای یک آلترناتیو

* wildcat strike اعتصاباتاتی که بی توجه به ضوابط دولتی یا اتحادیه ای در مورد اعتصاب، از سوی کارگران برپا می شود. م

سوسیالیستی به جنگند و یا اینکه انجمن حزبی سوسیالیستی برای دخالت در انتخابات بر پادارند؛ کارگران بنا به ملاحظه شان که NDP تا چه درجه ای با منافع شان ربط دارد به آن رأی می دهند یا نمی دهند. آنهایی هم که از شرکت در انتخابات پارلمانی خودداری می کنند برای این است که دلیلی برای این مشارکت نمی بینند. با این حال آنهایی هم که در چنبره خیال باطل پارلمانتاریسم باقی می مانند، وقتی که ضرورت اش را دریابند، می توانند به سرعت و به سهولت در اعتصابات غیر قانونی و یا در کنش های رزمنده مشارکت کنند.

در واقع برای بیشتر آنهایی که چپ انقلابی خوانده می شوند، جنبش کارگری در بحران است. سازمان های شان کوچک و بی ریشه در طبقه است، و بسیاری از مبارزین شان واقعاً تمایل به رهائی دارند. بنظر می رسد که تغییر این موقعیت در آینده نزدیک نامحتمل باشد. با این حال مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و محلی به پیش می رود. برای سازمان هایی که تحت تأثیر ایده های کمونیسم شورایی اند، آینده چندان تار نیست. سرنوشت این سازمان ها و نشریات به تکامل مبارزه طبقاتی متکی است و نه به قابلیت شان که بسط یابند تا «توده ها را به زیر پرچم شان قرار دهند». البته این ساده لوحانه خواهد بود که به ساده گی تصور شود که می توان ایده ها و نظریه هایی که نیم قرن پیش توسط کمونیست های شورایی بسط یافت را بطور مکانیکی به جهان امروز بکار بست؛ شاید حتی به همان اندازه ساده لوحانه باشد که سعی شود تا ایده های جناحی از حزب کارگری سوسیال دمکراتیک روسیه را بکار بست. کمونیست های شورایی ملتفت بودند که بسیاری از ایده های شان منوط به شرایط هستند، و بی تردید بسیاری از نوشته هایشان با تحولات سرمایه داری از دور خارج شده است. با این وجود شکل شورایی همچنان در شرایط انقلابی ظاهر می شود و عقیده به اینکه کلید رهایی بشریت نه دولت یا حزب، بلکه مطمئناً خود مردم کارکن اند هنوز برای دنیای امروز مهم است.

● این مقاله برای اولین بار در Kick It Over شماره ۳۷، بهار سال ۲۰۰۰ به چاپ رسید.